

## رقابت‌های امنیتی ایران و ترکیه در جریان بیداری اسلامی؛

### مطالعه موردی: مصر و تونس

محمدصادق کوشکی<sup>۱</sup>، احسان کیانی<sup>۲\*</sup>

۱. استادیار، دانشگاه تهران

۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۲/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۳/۲۰

#### چکیده

بیداری اسلامی با تغییر توازن قوای خاورمیانه و شمال آفریقا، سبب تغییر نقش قدرت‌های منطقه‌ای گردید؛ بنابراین، رقابت ژئوپلیتیک ایران و ترکیه، بیش‌ازپیش اهمیت یافت. گفتنی است که به تونس و مصر به‌عنوان پیشروان تغییرات انقلابی، بیشتر توجه می‌شود. در این پژوهش، نقش ایران و ترکیه در رابطه با این دو کشور مقایسه شده است. سؤال مقاله این است که این دو دولت چه رویکردی در قبال افزایش امنیت ملی خود در ارتباط با بیداری اسلامی در پیش گرفته‌اند؟ فرضیه پژوهش این است که ایران و ترکیه به استقبال تحولات انقلابی مصر و تونس رفتند و عزم داشتند ساختار سیاسی خود را به‌عنوان الگوی مناسب ترویج کنند. سیاست صدور انقلاب ایران مبتنی بر نظریه پخش، در راستای انتقال تهدیدات امنیتی به دورترین نقاط ژئوپلیتیک خود بوده است؛ اما سیاست‌های سازه‌انگاران ترکیه سبب انزوای سیاست خارجی این کشور، پس از سقوط اسلام‌گرایان مصر و تونس بوده است. حال آنکه رویکرد ایران مبتنی بر امنیت چندبُعدی، سبب بهبود نقش این دولت در فضای منطقه می‌شود؛ زیرا بحران سوریه، مسئله امنیتی دولت‌های خاورمیانه است که رویکرد دیپلماتیک ایران در این زمینه که مبنی بر صلح‌طلبی، استقلال‌طلبی و منطقه‌گرایی است، سبب شده است ایران بیشتر از ترکیه به مصر و تونس نزدیک شود.

#### کلیدواژگان

ایران، بیداری اسلامی، ترکیه، رقابت امنیتی، شمال آفریقا.

## مقدمه

ایران و ترکیه، از دیرباز برای خود نقش مهمی در تحولات منطقه خاورمیانه قائل بوده و از ابتدای سده سیزدهم خورشیدی، در این زمینه در رقابت بوده‌اند؛ دورانی که حکومت عثمانی با دعوی خلافت مسلمین بر بسیاری از سرزمین‌های اسلامی سیطره داشت و در این سو، حکومت صفویه با دعوی حمایت از شیعیان سر برآورد.

سقوط صفویان، به‌طور موقت این نزاع را پایان داد؛ ولی در دوران نادرشاه افشار و کریم‌خان زند، تنش‌ها با دولت عثمانی بر سر مسائل مرزی همچنان باقی بود تا اینکه در دوره قاجاریه و نفوذ گسترده روس و انگلیس در منطقه خاورمیانه، تنش عثمانی و ایران نیز در سایه این رقابت پنهان شد که جنگ جهانی اول، ناقوس مرگ هر دو پادشاهی را به صدا درآورد. ترکیه در ابتدای سده چهاردهم خورشیدی با سلطنت خداحافظی کرد؛ ولی در ایران، سلطنت از قاجار به پهلوی منتقل شد. استقلال سرزمین‌های جداشده از عثمانی، همراه با برآمدن قارچ‌گونه رژیم غاصب اسرائیل، بر سرعت تحولات سیاسی منطقه افزود. پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران که به لحاظ ایدئولوژیک در تقابل با اندیشه‌های سکولار حاکمان ترکیه بود، سبب شد موجی از تأثیرها و بازتاب‌های گوناگون از مصدر انقلاب دینی مردم ایران و نظام نوپای برآمده از آن در منطقه صادر شود. در واقع، سیاست دولت جمهوری اسلامی ایران مبنی بر صدور انقلاب، بر مبنای انتقال تهدیدات امنیتی به خارج از مرزهای ایران قرار گرفت. اما، ظهور حزب عدالت و توسعه در ترکیه موجب شد پس از رخدادهای انقلابی خاورمیانه، موسوم به بیداری اسلامی، دو دولت ایران و ترکیه تلاش خود را برای گسترش نفوذشان در جوامع اسلامی منطقه افزایش دهند.

در این پژوهش، مسئله امنیت در خاورمیانه، به‌مثابه دغدغه اصلی دولت‌های مؤثر منطقه ترسیم شده است. سپس با توضیحی پیرامون روند مناسبات ژئوپلیتیک ایران و ترکیه، سیاست خارجی این دو دولت درباره بیداری اسلامی در دو کشور مصر و تونس و حوادث متعاقب آن، از جمله پیروزی و سقوط اسلام‌گرایان در این دو کشور بررسی خواهد شد. همچنین نظریه مکتب کپنهاگ مبتنی بر کنش‌های کلامی دولت‌ها در راستای ترسیم وجهه‌ای امنیتی از یک مسئله و تلاش برای ایجاد اجماع پیرامون آن، مبنای تحلیل دیپلماسی این دو دولت خواهد بود تا بررسی شود کدام‌یک توانسته است در شرایط فعلی، نفوذ بیشتری میان دولت‌های خاورمیانه کسب کند.

## معمای امنیت

مهم‌ترین نیاز انسان از اعصار باستان تا امروز، امنیت بوده است. تولید انواع سلاح‌های پیچیده نیز نتوانسته ترس همیشگی انسان از خطر دیگر هم‌نوعانش را از بین ببرد. بروز تروریسم دولتی و غیردولتی در انواع قومی، مذهبی و ایدئولوژیک نیز سبب پیچیده‌تر شدن معمای امنیت شده است. ریشه رشد بسیاری از اندیشه‌ها در روابط بین‌الملل، پاسخ‌گویی به این معما بوده است و هریک از مکاتب روابط بین‌الملل نیز دیدگاه خاصی درباره امنیت دارند.

واقع‌گرایی<sup>۱</sup>، به‌عنوان دیرینه‌ترین پارادایم روابط بین‌الملل، بر این پایه شکل گرفت که امنیت به‌مثابه فقدان تهدید است. از آنجا که عرصه بین‌المللی فاقد اقتدار مرکزی است، پاسخ واقع‌گرایی کلاسیک این است که «تعقیب امنیت در نظام سیاسی بدون حکومت، به معنای ضروری بودن اصل خودیاری برای حفظ خویش تلقی می‌شود که درحقیقت، پاسخی طبیعی به معمای امنیت به‌شمار می‌رود» (قوم، ۱۳۹۰: ۸۱). در واقع، هیچ دولتی آن‌قدر توانایی ندارد که بتواند بر دیگران سلطه یافته و امپراتوری جهانی تشکیل دهد. به همین دلیل، اتکای دولت‌ها به توانایی‌های نظامی داخلی برای مقابله با تهدیدهای خارجی، مهم‌ترین ابزار حفظ بقای آنها خواهد بود.

نواقح‌گرایی، تصویر دیگری از نظام بین‌الملل و رفتار دولت‌ها در فضای آنارشیک این عرصه ارائه داد. از نظر این رویکرد، نظام بین‌الملل، ساختار تعریف‌شده‌ای دارد «که در آن باید به سه موضوع، یعنی اصل نظم‌دهندگی، ویژگی‌های واحدهای موجود و کیفیت توزیع توانایی‌های واحدها توجه داشت» (قوم، ۱۳۹۰: ۸۹). بر همین پایه نظری است که نواقح‌گرایان معتقدند دولت‌ها در نظام بین‌الملل برای حل معمای امنیت باید به دنبال افزایش دستاوردهای خود نسبت به دیگر دولت‌ها باشند. بنابراین، برخلاف اینکه ممکن است دستاورد مطلق<sup>۲</sup> ناشی از همکاری زیاد باشد، ولی آنچه برای دولت‌ها اهمیت بیشتری دارد، دستاورد نسبی<sup>۳</sup> است که اگر به زیان آنها باشد، مانع از همکاری یا تداوم آن خواهد شد (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۱۱۶).

برخلاف مطالعات گسترده‌ای که در زمینه معمای امنیت صورت گرفته است، امنیت و به‌طور خاص امنیت ملی، هنوز مسئله اصلی تحلیلگران علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است. ریشه مفهوم امنیت ملی<sup>۴</sup> به پیدایی مفهوم «دولت‌ملت، ناشی از پیمان وستفالی در سال ۱۶۴۸

---

1. Realism  
2. Absolute Gain  
3. Relative Gain  
4. National Security

بازمی‌گردد که جوامع اروپایی برای پایان‌بخشیدن به جنگ علیه همه و تأمین آرامش، تسلیم دولتهایی ملی شدند که در محدوده سرزمینی خاص، حکمرانی کنند» (قاسمی، ۱۳۹۱: ۳۲۷). برخی معتقدند مفهوم امنیت ملی، گسترده‌تر از حفظ بقای دولت است. امروزه که علاوه بر دولت‌ها، نیروهای سیاسی فراملی و فراملی و نهادهای بین‌المللی رسمی (مانند شورای امنیت سازمان ملل) و غیررسمی (همچون ناتو)، نقش مهمی در رخدادهای جهانی دارند و از سوی دیگر، ناکارآمدی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نقش مهمی در سقوط دولتهایی حتی با توانایی نظامی و امنیتی زیاد دارند، مفهوم امنیت علاوه بر بُعد نظامی، ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی نیز یافته است.

یکی از این رویکردها، مکتب کپنهاگ<sup>۱</sup> است که «در سال ۱۹۶۷، با حضور جمعی از اندیشمندان روابط بین‌الملل شکل گرفت و دقیقاً مطالعات امنیتی را در سال ۱۹۹۰ ارائه داد» (عساریان‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۶۷). مهم‌ترین اندیشمندان این مکتب، بوزان<sup>۲</sup> و برخی همکارانش هستند. تلاش آنها، توجه آنان به خارج‌کردن مسائل امنیتی از دایره تنگ مسائل نظامی را نشان می‌دهد. «بوزان در کتابش با عنوان هویت، مهاجرت و دستورالعمل نوین امنیت در اروپا،<sup>۳</sup> با توجه به مسائل هویتی، فرهنگی و مهاجرت و نقش آنان در ارتباط با امنیت، تا حد زیادی به تحولات نوظهور و چالش‌های امنیتی اجتماعی پرداخته است» (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۱).

مهم‌ترین تمایز این مکتب در مقایسه با رویکردهای پیشین، نگاه و تعریف متفاوت آن از امنیت است. بوزان در این باره می‌گوید: «امنیت را باید برابر با رهایی از تهدید تعریف کرد؛ اما امنیت پس از جنگ سرد را باید چندبُعدی نگرست که شامل ابعادی مانند سازمان‌های تروریستی فراملی و فروملی، محیط‌زیست و رفاه اقتصادی می‌شود» (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۵). بنابراین، مکتب کپنهاگ، امنیت تک‌بُعدی نظامی را به «پنج بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی گسترش می‌دهد» (محسنی، ۱۳۹۰: ۶۱۵).

آنچه اینجا اهمیت می‌یابد، رویکردی است که بوزان از آن به‌عنوان امنیتی کردن یاد می‌کند. به این معنا که دولت‌ها یا کنشگران اصلی تصمیم‌ساز در یک دولت، به مسئله‌ای ابعاد امنیتی بخشیده و موفقیت یا شکست در آن را دغدغه‌ای در راستای امنیت ملی خویش قلمداد می‌کنند. «امنیتی‌شدن هر مسئله، به کارگزار سیاسی، مخاطب و متن بستگی دارد» (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۸)؛ یعنی کنش کلامی مذکور باید در متن سیاسی آن مسئله و توسط مخاطبی (جامعه) که کارگزار سیاسی (دولت) او را مورد خطاب قرار می‌دهد، به‌عنوان مسئله امنیتی درک و

1. Copenhagen School

2. Buzan

3. Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe

فهمیده شود. «تز اصلی بوزان و همکارانش، امنیت منطقه‌ای است و بر این فرض استوار است که پایان جنگ سرد، باعث آغاز ناامنی‌های گسترده‌ای شده که در محدودیت‌های مکاتب پیشین از ابعاد امنیت ریشه دارد» (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۵۰).

این تحلیل از امنیت ملی، تحلیلی میانه سطح تحلیل دولت و سطح تحلیل ساختار است که معتقد است در شرایط فعلی، مناطق ژئوپلتیک، سرنوشت امنیت دولت‌ها در عرصه جهانی را تعیین می‌کنند. «از نظر این مکتب، امنیت منطقه‌ای، نظامی امنیتی است که کشورهای واقع در آن، اولاً دغدغه‌های امنیتی مشترک دارند و ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی یا فرهنگی، سرنوشت نسبتاً مشترکی دارند و واحدهای تشکیل‌دهنده آن برحسب نگرانی‌ها و برداشت‌های یکسان از تهدیدات، به‌منظور حفظ خود، تن به سازوکارهای مشخصی می‌دهند. به نظر آنان، صرف وجود کنش در یک سیستم منطقه‌ای کفایت نمی‌کند و تصور بازیگران منطقه‌ای از اینکه در یک سیستم منطقه‌ای قرار گرفته‌اند نیز حائز اهمیت است» (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۵۱).

نگاهی به رویکرد دیپلماتیک دولت‌های ایران و ترکیه از منظر امنیت منطقه‌ای در مکتب کپنهاگ نشان می‌دهد امنیت ملی هریک به امنیت دیگر دولت‌های مجاور و به تعبیری، به امنیت منطقه‌ای خاورمیانه گره خورده است. ازسویی، وضعیت مذهبی این منطقه موجب شده است که هریک از دولت‌ها به وضعیت هم‌کیشانشان در دیگر کشورها حساس باشند. ازسوی دیگر، موقعیت انرژی خیز آنها به‌خصوص کشورهای نفت‌خیز، سبب حضور قدرت‌های خارجی در این حوزه شده و بر بحران‌های درونی دولت‌های این منطقه افزوده است. همچنین وقوع بیداری اسلامی شمال آفریقا که دامنه آن به برخی از دولت‌های منطقه همچون بحرین و یمن رسیده است، موجب شده است مسئله امنیت ملی نزد هریک از قدرت‌های منطقه‌ای آسیای جنوب غربی، مهم‌تر از پیش جلوه کند. در این میان، بحران سوریه و بروز جنگ داخلی در این کشور، سبب شد کنش‌ورزی هریک از دولت‌هایی که در یک سوی بحران (دولت بشار اسد و مخالفانش) ایستاده‌اند، حائز اهمیت باشد.

این مسئله آنجا با رهیافت امنیت چندبُعدی ارتباط می‌یابد که موقعیت ژئوپلتیک سوریه، همه دولت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای را به نحوی به موضع‌گیری و کنش‌ورزی در این موضوع وارد کند. در این رویکرد، کنش کلامی هر دولت منطقه‌ای به‌مثابه نگرش او به بحران موجود، نمایانگر تحلیل او از آن رخداد و تصمیمات آتی او درباره این مسئله است. جمهوری اسلامی از ابتدا با ندای وحدت امت اسلامی و اتحاد مذاهب مختلف مسلمان، سیاست‌های منطقه‌ای خود را بنا نهاد و به همین دلیل، در عین حمایت از شکل‌گیری و رشد حزب‌الله لبنان که حامی شیعیان و ملت لبنان است، از مقاومت جنبش حماس و جهاد اسلامی فلسطین در مقابل

اسرائیل حمایت کرد. در واقع، سیاست‌های منطقه‌ای ایران نه بر مبنای دوگانۀ شیعه-سنّی که بر پایه‌ی مقابله با نفوذ غرب به‌ویژه آمریکا و مقاومت در برابر اسرائیل شکل گرفته است. با وجود آنچه گفته شد، حکومت حزب عدالت و توسعه ترکیه، با پیگیری سیاست‌های منطقه‌ای مبتنی بر حمایت از اسلام‌گرایی سنّی، بر موضوع حمایت از اهل سنت در منطقه تأکید می‌ورزد. بدین دلیل، اگر بر مبنای ایده‌ی امنیتی بودن مسئله‌ای منطقه‌ای مبنی بر مکتب کپنهاگ، به بررسی این دو رویکرد بپردازیم، دولت ایران به مسئله‌ی صهیونیسم‌ستیزی و استقلال‌طلبی از مداخلات غرب وجهه‌ی امنیتی بخشیده است. این در حالی است که دولت ترکیه که هم روابط خوبی با غرب دارد و هم به واسطه‌ی اکثریت سنّی‌مذهب در ژئوپلیتیک آسیای جنوب غربی و شمال آفریقا، سیاست خود را بر مبنای قرارگرفتن در بلوک دولت‌های اسلام‌گرای سنّی (عربستان و مصر در دوران مُرسی) قرار داده است، سیاستی دیگر پیش می‌گیرد و آنچه به آن وجهه‌ی امنیتی می‌بخشد، مقابله با سیاست‌های بلوک منطقه‌ای جبهه‌ی مقاومت در مقابل صهیونیسم یعنی ایران، سوریه، عراق و لبنان است.

در این میان، برآمدن گروه تکفیری و تروریستی داعش که تهدید امنیتی مهمی برای دولت‌های منطقه محسوب می‌شود، سبب شد تا راهبرد منطقه‌ای ایران نسبت به حمایت از دولت مستقر سوریه و سپس مقابله با این جریان تروریستی در عراق، حامیان بیشتری در منطقه یابد و در مقابل، سیاست‌های منطقه‌ای ترکیه که با بی‌تفاوتی و حتی حمایت ضمنی از تروریسم منطقه‌ای همراه است، به رکود کشیده شود.

این مسئله، به‌خصوص با توجه به سقوط متحدان ترکیه در مصر و تونس، بیشتر اهمیت می‌یابد؛ زیرا خودداری ایران از رویکرد ایدئولوژیک به جریان اسلام‌گرای اخوان‌المسلمین نسبت به رویکرد سازه‌انگارانۀ ترکیه، سبب شد دولت غیراسلام‌گرای السیسی در مصر، سیاست منطقه‌ای نزدیک‌تری به ایران در پیش بگیرد؛ نه به ترکیه.

### ایران و ترکیه؛ رقابتی تاریخی

اختلافات متعدد منطقه‌ای ایرانیان و ترکان آن سوی مرزها، طی سالیان متمادی و برخلاف ظهور و سقوط حکومت‌های گوناگون در هر دو کشور، نشان از آن دارد که بیش از آنکه اراده و سیاست‌ورزی‌های حاکمانشان نقشی در این روابط بازی کند، موقعیت ژئوپلیتیک دو سرزمین بر چگونگی این روابط تأثیر گذاشته است.

اولین نمونه‌ی بارز این اختلافات در تاریخ معاصر، دوگانۀ صفوی-عثمانی بوده است. روابط ایران و عثمانی را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: «دوره‌ی اول از تأسیس صفویه در ۱۵۰۲ تا

معاهده اول ارزنة‌الروم در ۱۸۲۳ و دوره دوم از انعقاد این معاهده تا پایان جنگ اول جهانی و فروپاشی عثمانی» (دهقانی، ۱۳۸۸: ۸۷). در دوره اول، متأثر از تقابل ایدئولوژیک، هریک منافع منطقه‌ای و حتی جهانی خود را در تضعیف طرف مقابل می‌دیدند. ایران صفوی خود را در محاصره ژئوپلیتیک تسنن (ازبک‌ها در شرق و عثمانی در غرب) می‌دید و ترکان عثمانی، ایران را سدی در برابر فتوحات شرقی و انضمام همه ممالک اسلامی به خاک خویش می‌دانستند. گسترش روابط ایران با غرب در مقابل تهدید عثمانی پس از سقوط صفویه و به‌خصوص در دوران قاجار، در میانه نبردهای روسیه و عثمانی ادامه یافت. با امضای معاهده ارزنة‌الروم، راهبرد موازنه قوا به دو دلیل به هم‌گرایی دو کشور منتج شد: ضعف نظامی و سیاسی دو کشور در مقایسه با گذشته و تسلط بیش‌ازپیش قدرتهای استعماری روسیه و بریتانیا در خاورمیانه.

با این حال، حتی با پایان جنگ دوم جهانی و فروپاشی عثمانی نیز نگرانی‌های ژئوپلیتیک ناشی از تنوع قومی دو کشور همچنان بر روابط آن دو سایه گسترانده بود. ترکیه از جنبش خودمختاری کردها در ایران برآشفته بود و ایران از حمایت ترکیه از جدایی‌طلبان آذری. «سرانجام توافق‌نامه‌ای مرزی در ژانویه ۱۹۳۲ حاصل شد و با سفر رضاشاه در ۱۹۳۴ به ترکیه، روابط به اوج خود رسید» (چتین‌سایا، ۱۳۸۵: ۱۳۲).

جنگ سرد نیز تهدید مشترک منطقه‌ای بود که دو دولت را به سیاستی مشترک و بین‌المللی رساند: ایران و ترکیه نگران اقدامات مداخله‌جویانه اتحاد جماهیر شوروی نسبت به نیروهای رادیکال قومی و مخالفشان در داخل بودند. بدین سبب، هر دو متوجه غرب شدند تا امنیتشان تضمین شود. «ترکیه و ایران در نوامبر ۱۹۵۵ در پیمان بغداد و پس از آن، در پیمان سنتو با یکدیگر متحد شدند» (چتین‌سایا، ۱۳۸۵: ۱۳۵)؛ اما این نزدیکی محتاطانه، دیری نپایید.

### بازتاب انقلاب اسلامی و نظریه پخش

پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موازنه ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه را دستخوش دگرگونی‌های مهمی کرد. جبهه‌بندی سیاسی منطقه تا پیش از آن بر مبنای تقابل آمریکا و شوروی در جنگ سرد، به دو بلوک غرب‌گرا به رهبری ایران و شرق‌گرا با محوریت مصر (در دوره جمال عبدالناصر و ایجاد جمهوری متحده عربی) شکل گرفته بود که با شکست اعراب از اسرائیل در جنگ شش‌روزه، به چیرگی غرب انجامید. اما، انقلاب اسلامی ایران، موجی از اسلام‌گرایی در خاورمیانه پدید آورد که سبب شد این جبهه‌بندی به دو بلوک اسلام انقلابی با محوریت ایران و اسلام ارتجاعی به رهبری عربستان تقسیم شود.

راهبرد ایران انقلابی برای مقابله با سیاست‌های غرب و متحدانش برای محدود کردن گستره نفوذ ایران در خاورمیانه و جوامع مسلمان، صدور انقلاب بود. سیاست صدور انقلاب اسلامی در راستای گسترش جبهه مقاومت به خارج از مرزهای ایران، جدا از سلايق ایدئولوژیک، نوعی راهبرد بلندمدت و مبتنی بر افزایش امنیت ملی و گسترش عمق استراتژیک منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود. بدین ترتیب که هر انقلابی برای مقابله با بلوک منطقه‌ای ضدانقلاب که برای جلوگیری از تأثیرها و بازتاب‌های سیاسی و اجتماعی آن انقلاب شکل می‌گیرد، مجبور است مرزهای سیاسی و عقیدتی خود را بیش از مرزهای حقوقی و بین‌المللی‌اش گسترش دهد.

بر مبنای نظریه پخش که هاگر استرند، اندیشمند هلندی، درباره صدور امواج سیاسی و اجتماعی از مبدأ صدور به مقاصد مجاور تبیین کرده است، انقلاب‌ها برای حفظ خود در برابر جریان ضدانقلاب، به صدور اندیشه‌ها و ایدئولوژی سیاسی خود می‌پردازند. «در صورت هم‌گرابودن محیط منطقه‌ای با محتوای آن ایدئولوژی، موضوع مدنظر از مبدأ به مقصد صادر می‌شود. محیط هم‌گرا به وضعیتی گفته می‌شود که به دلیل شباهت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دولت مقصد، پذیرش ایدئولوژی دولت مبدأ تسهیل گردد. در این میان، زمان و مسیرهای ارتباطی نیز تأثیر مهمی در این پخش دارند. منظور از مسیرهای ارتباطی، نه فقط شرایط جغرافیایی، که ابزارهای انتقال پیام نیز مدنظر است؛ از جمله تبلیغات سیاسی یا حتی تهاجمات نظامی» (برزگر، ۱۳۸۲: ۴۶).

همان گونه که «با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، روسیه مبدأ صدور و پخش ایدئولوژی سوسیالیسم شد» (برزگر، ۱۳۸۲: ۵۳) و دولت انقلابی شوروی با حمایت از جریان‌های سوسیالیستی در اروپای شرقی، تصمیم به مقابله با بلوک سرمایه‌داری غرب گرفت، در جریان پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز بلوک دولت‌های محافظه‌کار برای مقابله با موج اقبال جوامعشان به انقلاب اسلامی، شورای همکاری دولت‌های خلیج [فارس] را تشکیل دادند. این محور «شامل عربستان سعودی و دیگر حکومت‌های پادشاهی همانند اردن، امارات، بحرین و کویت در کنار دولت‌های میلیتاریستی مصر، تونس و یمن بوده است. ماهیت این محور، اتحاد راهبردی با ایالات متحده در مسائل امنیتی و نظامی، در کنار تلاش برای صلح اعراب و اسرائیل است» (جمالی، ۱۳۹۲: ۱۴۷).

در مقابل، جمهوری اسلامی به‌خصوص با تجربه جنگ تحمیلی هشت‌ساله، به این راهبرد رسید که با گسترش نفوذ سیاسی ایران به دورترین نقاط ژئوپلتیک غربی خاورمیانه که مهم‌ترین تهدید امنیتی‌اش، یعنی رژیم اسرائیل قرار دارد، بر بقا و امنیت ملی و منطقه‌ای خویش بیفزاید. محور مقاومت «شامل دولت‌های ایران و سوریه و بازیگران غیردولتی همچون حزب‌الله لبنان و گروه‌های فلسطینی مانند حماس و جهاد اسلامی است. ویژگی بنیادین این



محور، رویکرد صهیونیسم‌ستیزانه و مخالفت با حضور و نفوذ ایالات متحده در منطقه خاورمیانه است» (جمالی، ۱۳۹۲: ۱۴۶). هم‌گرایی محیط منطقه‌ای خاورمیانه در مقاصد صدور این امواج، یعنی عراق و لبنان، به دلیل وجود اکثریت شیعی‌مذهب و در سوریه و فلسطین به دلیل راهبرد مقاومت در برابر تجاوزهای رژیم صهیونیستی، سبب گسترش نفوذ ایران انقلابی گردید.

از سوی دیگر، استقرار حکومت دینی جمهوری اسلامی، ایران را در تقابل با حکومت سکولار ترکیه قرار داد و تقابل ایران و ایالات متحده آمریکا به دنبال تسخیر سفارت آن کشور در ایران، سبب شد ترکیه، به مرور زمان جایگاه نزدیک‌تری به غرب کسب کند. ترکیه دو نگرانی از وقوع انقلاب اسلامی داشت: «نخست، نگران تأثیر انقلاب اسلامی بر جریان‌های اسلام‌گرای ترک بود و دوم، نگران بود که آشفتگی‌های ناشی از انقلاب، موجب تقویت گروه‌های تجزیه‌طلب گردد» (علی حسینی، ۱۳۹۲: ۱۵۰).

سیاست خارجی ترکیه در قبال ایران، در این دوره وضعیت آشفته‌ای داشت؛ زیرا از سویی منابع رسانه‌ای خود را به روی تحولات سیاسی ایران بسته بود و از سوی دیگر، به دلیل بحران‌های اقتصادی مجبور به اتخاذ سیاست‌های دیپلماتیک دوستانه‌ای د با ایران بود. به همین دلیل، وقوع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران مانع از این شد که ترکیه سیاست خصمانه‌ای در قبال جمهوری اسلامی اتخاذ کند؛ زیرا با مشارکت نکردن در تحریم اقتصادی ایران، سود سرشاری را نصیب خود می‌کرد.

پیروزی اسلام‌گرایان ترک در آنکارا، فصل جدیدی در روابط ایران و ترکیه گشود. «در دسامبر ۱۹۹۵، حزب رفاه به رهبری نجم‌الدین اربکان در انتخابات به پیروزی رسید. او اعلام کرد ارتباط با جهان اسلام، اولویت اول سیاست خارجی ترکیه است. به همین دلیل، اولین سفر خارجی‌اش را در مرداد ۱۳۷۵ به ایران انجام داد» (علی حسینی، ۱۳۹۲: ۱۵۳)؛ اما به تدریج تنش‌های سیاسی در ترکیه افزایش یافت و ژنرال‌های ارتش ترکیه در ائتلافی وسیع علیه دولت اربکان، کارشکنی کردند. اسلام‌گرایان ترکیه که از قدرت بازماندند و تصمیم گرفتند راه دیگری بیابند. «در نتیجه، جناح نوگرا به رهبری عبدالله گل و رجب طیب اردوغان، حزب جدیدی به نام عدالت و توسعه تأسیس کرد» (مفیدنژاد، ۱۳۸۸: ۳۹).

«حزب اسلام‌گرای عدالت و توسعه، در انتخابات زودهنگام پارلمانی سال ۲۰۰۲، پیروزی گسترده‌ای کسب کرد و اردوغان به نخست‌وزیری رسید. تلاش دولت اردوغان برای نزدیک‌تر کردن ترکیه به جهان اسلام با کاستن از روند روبه‌رشد روابط ترکیه و اسرائیل آغاز شد؛ به گونه‌ای که دولت ترکیه پس از حمله رژیم صهیونیستی به لبنان، همه معاملات اقتصادی و تجاری‌اش با این رژیم را قطع کرد. پس از صلح نیز با اعزام نیروهایش به جنوب

لبنان، در اجرای قطعنامه نقش مثبتی ایفا کرد» (علی حسینی، ۱۳۹۲: ۱۵۵). با این حال، دولت اردوغان با پرهیز از شرق‌گرایی دولت اربکان و عبرت‌آموزی از سرنوشت او، دیپلماسی میانه‌ای را پیش گرفت و تلاش کرد در عین گسترش ارتباط با جهان اسلام، از نزدیکی به غرب نکاهد. مبدع این راهبرد، داووداغلو، وزیر خارجه وقت ترکیه، بود که معتقد است: «ترکیه در بین تعدادی از حوزه‌های ژئوپلیتیک یعنی خاورمیانه، اروپا و آسیای مرکزی قرار دارد و تنها در صورتی می‌تواند به صورت قدرت منطقه‌ای ظهور کند که با همه این حوزه‌ها روابط خوبی داشته باشد» (حاجی یوسفی، ۱۳۹۰: ۸۳).

ترکیه در راستای بهبود روابط با ایران تصمیم گرفت در مسئله اختلافات ایران و غرب در زمینه انرژی هسته‌ای نقش میانجی را بر عهده بگیرد. «در این زمینه، دیدارهایی میان علی لاریجانی، دبیر وقت شورای عالی امنیت ملی، با عبدالله گل و همچنین میان عبدالله گل با کاندولیزا رایس، وزیر خارجه وقت آمریکا، در سال ۲۰۰۶ صورت گرفت. نیز توافق مهمی در اجلاس جی ۵ در سال ۲۰۱۰ میان ایران، ترکیه و برزیل برای انتقال اورانیوم غنی شده به ترکیه صورت گرفت. ترکیه در این راستا، به قطعنامه تحریم ایران در همان سال رأی منفی داد» (جوادی ارجمند، ۱۳۹۲: ۱۴۵)؛ اما ظهور بیداری اسلامی، آتش اختلافات دو همسایه را شعله‌ور کرد تا رقابت منطقه‌ای آن دو شکل دیگری گیرد.

### رقابت ایران و ترکیه در روند جنبش بیداری اسلامی شمال آفریقا

بیداری اسلامی شمال آفریقا با شورش جامعه تونس آغاز شد. «۱۵ ژانویه ۲۰۱۱، زین‌العابدین بن علی، رئیس‌جمهور تونس، با شدت گرفتن اعتراضات مردمی در پی خودسوزی محمد بوعزیزی، دست‌فروش تونسی، از این کشور گریخت و به عربستان پناهنده شد. پس از مدت بسیار کوتاهی، شعله‌های قیام به مصر و دیگر کشورهای عربی نیز پراکنده شد» (نورانی، ۱۳۹۱: ۱۹۲). سرانجام «تجمع گسترده مصری‌ها در میدان التحرير، آغازگر قیامی شد که در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱، به سقوط حسنی مبارک منجر شد» (شیرودی، ۱۳۹۱: ۳۲).

پس از پیروزی این قیام‌ها، گروه اسلام‌گرای النهضه به رهبری راشد الغنوشی در تونس به قدرت رسید. در مصر نیز محمد مُرسی از جریان باسابقه اخوان المسلمین توانست ریاست دولت را در دست گیرد. «اخوان المسلمین جنبشی اصلاحی با خط‌مشی محافظه‌کارانه و عمل‌گرایانه است که با تأثیرپذیری از اندیشه‌های سنتی، سلفی و صوفیانه شکل گرفته است» (فوزی، ۱۳۹۲: ۱۳۰)؛ اما النهضه تونس از گروه‌های تجدیدنظرطلب اسلام‌گرا است که نگاهی عقل‌گرایانه به متن

نصوص اسلامی دارد و معتقد است باید «اسلام را با آموزه‌ها و الزامات مدرنیته، سازگار جلوه داد» (فوزی؛ ۱۳۹۲؛ ۱۳۳).

شورش‌های سیاسی در کشورهای عربی آسیای جنوب غربی و شمال آفریقا، نظم پیشین این منطقه را دگرگون کرد. تا پیش از آن، دوگانه مقاومت و سازش در قبال غرب، مرزبندی‌های منطقه‌ای را روشن می‌کرد که در یک سوی آن، جبهه مقاومت با محوریت ایران و در سوی دیگر، جبهه سازش‌کاران به رهبری عربستان قرار داشت. با ظهور بیداری اسلامی، گونه دیگری از جریان‌های فکری و سیاسی اسلام‌گرا بروز کرد که هرچند به شدت در تقابل با غرب و به خصوص ایالات متحده نبود، ولی چنان محافظه‌کاران حاشیه خلیج فارس متحد منطقه‌ای غرب نیز تلقی نمی‌شد. در این اوضاع، دولت اسلام‌گرای ترکیه، فرصت را مغتنم دید تا با ترویج و گسترش ایدئولوژی‌های سیاسی و اجتماعی خود، بلوک جدیدی در منطقه رقم بزند تا محوریتی اساسی یابد و به مرکز ثقل دولت‌های جدید انقلابی، به خصوص در شمال آفریقا، یعنی مصر و تونس، بدل شود. حال آنکه بر مبنای ایده بیداری اسلامی، این انقلاب‌ها از آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران مبنی بر تشکیل حکومت دینی و استکبارستیزی نشئت گرفته است؛ زیرا سبب «سقوط دیکتاتورهای مخالف ایران، انزوای اسرائیل، تقویت گفتمان اسلام‌گرایی و تحول در نظم منطقه است» (هراتی، ۱۳۹۲: ۲۹۴).

در این میانه، دیدگاه کم‌اهمیت دیگری وجود دارد که برخی دولتمردان وقت ایران تبیین کرده‌اند. این دیدگاه، از این تحولات با عنوان بیداری انسانی یاد می‌کند و غیرمستقیم جنبش‌های اخیر را نه حرکت‌های ریشه‌ای، که مدیریت شده می‌داند. این نظر، بر مبنای نظریه توطئه معتقد است که «غرب و به‌طور خاص آمریکا به این نتیجه رسیده‌اند که بحران مشروعیت حاکمان سکولار، بیش از این دوام نمی‌آورد؛ از این رو، باید جایگزینی برای این حاکمان یافت» (نورانی، ۱۳۹۱: ۱۹۲).

براین اساس، معتقدان به بیداری اسلامی، مروجان بیداری انسانی را نقد کردند که باید «میان همه بخش‌های مرتبط با سیاست خارجی از جمله نهادهای سیاست‌گذار و اجرایی، هماهنگی کاملی شکل گیرد و از موضع‌گیری‌ها و سیاست‌های متنوع و گاه متضاد پرهیز شود» (قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۹۱: ۹۳).

از آنجاکه سیاست اصولی ایران نسبت به این رخدادها، بر مبنای الگوگیری این انقلاب‌ها از انقلاب اسلامی پی‌ریزی شده بود، رقابتی مهم میان ایران و ترکیه برای تحکیم پایه‌های نفوذ ایدئولوژیک و استراتژیکشان در دولت‌های انقلابی و نوظهور شکل گرفت. تا پیش از بحران سوریه، دولت ترکیه روند پیشروییانه‌تری نسبت به ایران در رابطه با مصر و تونس داشت. بروز این

امر، در چهارمین کنگره حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۱۲ بروز کرد که در آن، محمد مُرسی و راشدالغنوشی حضور داشتند. همچنین اردوغان چند ماه بعد از پیروزی انقلاب‌های مصر و تونس، سفری به این دو کشور داشت و تصریح کرد: «در ترکیه مدلی از دموکراسی مبتنی بر سکولاریسم وجود دارد. تونس اثبات خواهد کرد دموکراسی و اسلام می‌توانند با هم سازگار باشند» (روزنامه شرق، ۲۶ شهریور ۱۳۹۰: ۶).

با وجود آنچه گفته شد، روابط ایران با مصر و تونس، به دلیل نداشتن تصریح بر تشکیل حکومت دینی و سیاست خارجی غیرانقلابی در قبال غرب، رو به سردی گرایید. چنان‌که غنوشی گفت: «گرچه انقلاب ایران را انقلاب بزرگ می‌دانیم و از آن حمایت می‌کنیم، اما آن را الگو نمی‌دانیم. انقلاب ایران را نباید تنها الگوی تغییر پنداشت. الگوهای تغییر بسیاری وجود دارد و هر جامعه‌ای باید الگوی متناسب خویش را بیابد» (ذوالفقاری، ۱۳۹۰: ۴۳).

این رابطه سرد، در مورد مصر نمود بیشتری داشت. پس از وقوع بحران سوریه در سال ۲۰۱۱، دولت مصر با ریاست مُرسی، هم‌زبان با ترکیه، از مخالفان حکومت بشار اسد پشتیبانی و خواهان سقوط او بود. به همین دلیل، محمد مُرسی در سفر به ایران برای شرکت در اجلاس سران عدم تعهد در سال ۱۳۹۱، به‌صراحت مواضع سوریه‌ستیزانه‌اش را بیان کرد که این موضع انتقاد ایران را برانگیخت؛ طوری که حسین شیخ‌الاسلام، مشاور امور بین‌الملل رئیس مجلس ایران، برای توجیه این مواضع گفت: «موضع مُرسی در خصوص سوریه شخصی بود» (روزنامه ایران، ۱۱ شهریور ۱۳۹۱: ۳).

اما، رخدادی مهم این موازنه را تغییر داد و آن برآمدن گروه تروریستی و تکفیری داعش از میان براندازان دولت سوریه بود؛ بنیادگرایی که «جنبه کلیدی روایت شورش آنها علیه سوریه و عراق، تعریف قطب مخالف به‌عنوان حکومت فرقه‌ای صفوی با محوریت ایران است» (Tamimi, 2014: 5). با ظهور داعش در کنار دیگر جریان‌های تروریستی سوریه مانند جیش الحر و النصره، دولت ترکیه در پارادکسی گرفتار شد که یا همچنان به سیاست‌های سوریه‌ستیزانه‌اش در منطقه ادامه دهد که سبب تقویت و رشد تروریسم منطقه‌ای است یا به مقابله با تروریسم در خاورمیانه برخیزد که به‌طور طبیعی، تقویت دولت مستقر سوریه را در پی داشت. اما، ترکیه مرزهای خود را به روی تروریست‌های معارض سوریه گشود تا به‌راحتی به تجهیز و پشتیبانی خود بپردازند.

این سیاست نه فقط منافع منطقه‌ای ترکیه را تأمین نکرد، که منافع ملی‌اش را نیز تحت‌الشعاع قرار داد؛ زیرا با وقوع بحران در سوریه، «کردهای سوریه کنترل مناطقی از شمال آن کشور را به دست گرفتند و جریانی هم‌پیمان با پ.ک.ک ترکیه تأسیس کردند. این کار به

پ.ک.ک این امکان را داد که در آینده، از شمال سوریه به‌عنوان پایگاهی برای حمله به ترکیه استفاده کند» (Sevi, 2014: 4). این رویکرد سبب شد بلوک اسلام‌گرای میانه‌رو و دمکرات که اردوغان در آرزوی شکل‌گیری آن بود، به‌زودی متلاشی شود؛ زیرا جبهه‌بندی منطقه‌ای از سه‌گانه اسلام انقلابی، اسلام میانه‌رو و اسلام ارتجاعی، به دوگانه موافق-مخالف سوریه تقسیم شد. علت این تقسیم‌بندی این بود که ترکیه سیاست امنیتی خود را بر مبنای تقابل با جبهه مقاومت تعریف کرد که در راستای تقابل دوگانه سنی-شیعه بود که عربستان سعودی و گروه‌های بنیادگرای تکفیری بر آن محور حرکت می‌کنند. بدین ترتیب، جریان اسلام‌گرایان میانه‌رو در جبهه بنیادگرایان مرتجع هضم گردید و «منازعه شورشیان با دولت مرکزی، به بازی با حاصل جمع صفر تبدیل شد که در بن‌بست قفل شده است» (Tamimi, 2014: 6).

آنچه این فروپاشی را تسریع کرد، سقوط دولت مرسى به‌مثابه مهم‌ترین متحد منطقه‌ای دولت عدالت و توسعه ترکیه بود. چنان‌که اردوغان همچنان وی را رئیس‌جمهور مصر خواند و از پذیرش رسمی دولت السیسی پرهیز کرد؛ اما دولت ایران با پرهیز از رویکرد سازه‌انگارانه، حسین امیر عبدالهیان، معاون عربی آفریقایی وزارت امور خارجه، را به مراسم تحلیف السیسی فرستاد. امیر عبدالهیان گفت: «امنیت مصر و ایران یکی است و دیدگاه‌های مشترکی در قبال سوریه وجود دارد. تهران، مصر قدرتمند را همان ایران قدرتمند و امنیت آن را امنیت ایران می‌داند و آماده کمک به مصر برادر در همه زمینه‌ها از جمله درزمینه اقتصادی است. ما نتایج انتخابات ریاست جمهوری در مصر را نشانه امنیت و ثبات در خاورمیانه می‌دانیم» (روزنامه ایران، ۲۱ خرداد ۱۳۹۳: ۳).

این مواضع، نشانه متقنی بر ایده امنیت منطقه‌ای منطبق با مکتب کپنهاگ است. بدین ترتیب، مقابله با گسترش تروریسم در سوریه به‌مثابه عامل وحدت‌بخشی ظهور می‌کند که مسئله امنیتی بیشتر دولت‌های منطقه خاورمیانه تلقی می‌شود و کنش‌های کلامی و دیپلماتیک دولتمردان این کشورها را بدان سو سوق می‌دهد. همین مسئله سبب شد نقش ترکیه به‌عنوان مهم‌ترین دشمن منطقه‌ای دولت سوریه و پشتیبان مخالفانش به‌خصوص تروریست‌های تکفیری، به‌شدت کاهش یابد. «اشتباه بزرگ ترکیه، دست‌کم گرفتن قدرت رژیم مستقر سوریه، بی‌میلی جامعه بین‌المللی به دخالت [نظامی] در سوریه و دست‌کم گرفتن قدرت گروه‌های رادیکال نسبت به دراختیارگرفتن رهبری شورش بود» (Sevi, 2014: 5).

در مقابل، بسیاری از دولت‌های مستقل منطقه، به نقش مهم و سازنده دولت ایران در مقابله با تروریسم منطقه‌ای توجه و آن را تحسین کردند. این کار، موجبات نزدیکی این دولت‌ها را فراهم آورد. بر این مبنای مواضع مصر و تونس درزمینه بحران سوریه نیز به ایران نزدیک‌تر و از

ترکیه دورتر شد. بنابراین، هم دولت السیسی در مصر، برخلاف دولت اخوان المسلمین، با رویکرد عرفی‌تری به مسائل منطقه‌ای خاورمیانه نگرست و سیاست‌هایی نزدیک‌تر از ایران در قبال بحران‌های خاورمیانه از جمله سوریه نشان داد و هم دولت جدید تونس، به رهبری حزب سکولار ندای تونس که در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۵ توانست حزب النهضه را شکست دهد، با واقع‌بینی بیشتری در برابر وقایع منطقه‌ای موضع گرفت. این موضع‌گیری، در مواضع دستگاه دیپلماسی تونس نسبت به مقابله با تروریسم و دفاع از موجودیت دولت سوریه نمود یافته است؛ به گونه‌ای که وزیر امور خارجه دولت جدید تونس، در گفت‌وگویی ضمن تأکید بر مقابله با تروریست‌های سوریه گفت: «از سرگیری روابط سوریه و تونس، امری قطعی است و تنها زمان مناسب مطرح است» (خبرگزاری فارس، ۵ مرداد ۱۳۹۴، گروه بین‌الملل، حوزه خاورمیانه، کد 13940105000021).

## نتیجه‌گیری

سؤال پژوهش، بررسی مقایسه‌ای رویکرد دولت‌های ایران و ترکیه در قبال تحولات بیداری اسلامی در مصر و تونس است. استدلال پژوهش این است که رویکرد ترکیه به رهبری حزب عدالت و توسعه این است که نوعی بلوک سیاسی جدید در منطقه خاورمیانه شکل دهد که ضمن برخورداری از حمایت غرب، اقبال جوامع اسلامی را نیز دریابد؛ ولی تقلیل جایگاه سیاسی اسلام‌گرایان در مصر (از طریق کودتا) و تونس (در نتیجه انتخابات) و ظهور گروه‌های تروریستی تکفیری در سوریه و عراق، سبب انفعال دیپلماسی ترکیه شد. این در حالی است که رویکرد ایران مبنی بر افزایش عمق استراتژیک که به انتقال تهدیدات امنیتی به خارج از مرزهای ایران منتج شد، با تأکید بر مبارزه با تروریسم به مثابه مسئله امنیتی منطقه‌ای، توانسته اجماع بیشتری در میان دولت‌های خاورمیانه و شمال آفریقا از جمله مصر و تونس بیابد.

درواقع، رویکرد ترکیه را می‌توان بر اساس رویکرد سازه‌نگاری بررسی کرد. دولت ترکیه با توجه به فرهنگ و تاریخ مشترک جوامع سنی‌مذهب، اقدام به جهت‌دهی به اسلام‌گرایان مستظهر به بیداری اسلامی کرد. در ابتدا، گمان شد ترکیه با مشترکات مذهبی و ارائه مدلی از اسلام‌گرایی متمایل به لیبرال‌دمکراسی، توانایی بیشتری در جذب این کشورها دارد؛ اما افراط‌گرایی آن در مخالفت با سوریه و حمایت سرسختانه از مرسى پس از سقوط وی در مصر، جایگاه ژئوپلتیک آن را تضعیف کرد. در مقابل، استراتژی دیپلماتیک ایران مبتنی بر تنش‌زدایی و حفظ روابط با همسایگان (منطقه‌گرایی)، جلوگیری از بروز جنگ در منطقه (صلح‌طلبی) و مخالفت با حضور سیاسی و نظامی نیروهای بیگانه (استقلال‌طلبی)، این امکان را به آن داد که نقش روزافزون و مثبتی در تحولات منطقه‌ای ایفا کند.

در این راهبرد، مردم‌سالاری دینی و گردش قدرت مسالمت‌آمیز به‌عنوان قوت جمهوری اسلامی، در کنار تلاش گسترده برای رشد روابط اقتصادی و سیاسی بیشتر ایران با دولت‌های منطقه، نشان از توجه به امنیت چندبُعدی دارد. بنابراین، می‌توان پتانسیل ایران را در نقش‌آفرینی در مصر و تونس این‌گونه برشمرد: ارائه‌الگویی از مردم‌سالاری در عین سازگاری با اسلام، تلاش‌های گسترده در راستای وحدت اسلامی، دسترسی به آب‌های آزاد و مبارزه مستمر و پیگیر با تروریسم. در مقابل، پتانسیل‌های ترکیه در این راستا عبارت‌اند از: تشابه مذهبی، رشد اقتصادی در سال‌های اخیر و نزدیکی به غرب.

درنهایت، می‌توان به تبیین این نکته پرداخت که قدرت‌یابی اسلام‌گرایان در دولت‌های سنی‌مذهب، نه‌تنها سبب افزایش قدرت منطقه‌ای ایران نمی‌شود، بلکه به افزایش قدرت جبهه‌سازش‌کار عربی و بنیادگرایی مذهبی منجر خواهد شد؛ زیرا اسلام‌گرایی سنی، از سایه بنیادگرایی دینی به رهبری عربستان خارج نمی‌شود و بیش از آنکه به تقابل با صهیونیسم و استعمار غرب بیندیشد، جریان مقاومت را هدف قرار می‌دهد. به همین دلیل، استقرار حکومت‌های عرفی در کشورهای سنی‌مذهب، به دلیل واقع‌بینی آنان درباره‌ی تحولات منطقه‌ای، سبب افزایش قدرت منطقه‌ای و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران می‌گردد. بنابراین، با توجه به گرایش سکولار دولت‌های جدید مصر و تونس، رویکرد امنیت چندبُعدی در قبال تحولات منطقه و تأکید بر وجوه مختلف امنیت از جمله توسعه اقتصادی و محیط زیست، بیش‌ازپیش مؤثر واقع می‌شود.

## منابع

### الف) فارسی

۱. ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶) "تاملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ"، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال ۲۱، شماره ۲.
۲. برزگر، ابراهیم (۱۳۸۲) "نظریه پخش و بازتاب انقلاب اسلامی"، فصل‌نامه پژوهش حقوق و سیاست، سال ۵، شماره ۸.
۳. جمالی، جواد (۱۳۹۲) "انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی جهان اسلام: چالش‌ها و فرصت‌ها"، فصل‌نامه مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۳۳.
۴. جوادارجمند، محمدجعفر (۱۳۹۲) روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران و دُول هم‌جوار، تهران: میزان.

۵. چتین سایا، کوگهان (۱۳۸۵) "ریشه‌های تاریخی روابط ایران و ترکیه"، ترجمه سید اسدالله اطهری، **فصل‌نامه مطالعات خاورمیانه**، سال ۱۳، شماره‌های ۲ و ۳.
۶. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۹۰) "تحولات روابط ترکیه و اسرائیل در دهه اخیر و پیامدهای آن برای ایران"، **فصل‌نامه سیاست خارجی**، سال ۳، شماره ۲.
۷. دهقانی، رضا (۱۳۸۸) "روابط ایران و عثمانی به مثابه الگوی روابط شرقی‌اسلامی"، **فصل‌نامه فرهنگ**، شماره ۷۱.
۸. ذوالفقاری، محمد (۱۳۹۰) "بازخوانی اسلام سیاسی در تونس"، **فصل‌نامه پژوهش‌های منطقه‌ای**، شماره ۶.
۹. شیروودی، مرتضی (۱۳۹۱) "بیداری اسلامی در شمال آفریقا؛ وضعیت قدیم و جدید"، **فصل‌نامه اندیشه تقریب**، شماره ۳۰.
۱۰. عساریان‌نژاد، حسین (۱۳۸۶) "اصول و مبانی تحلیل امنیت(یافته‌ها و کاستی‌های مکتب کپنهاگ)"، **ماه‌نامه نگرش راهبردی**، شماره‌های ۷۹ و ۸۰.
۱۱. علی حسینی، علی (۱۳۹۲) "وقوع انقلاب اسلامی و تحلیل برساخت‌گرایانه رفتار کشور ترکیه در قبال جمهوری اسلامی ایران"، **فصل‌نامه مطالعات انقلاب اسلامی**، شماره ۳۴.
۱۲. فوزی، یحیی (۱۳۹۲) "جریان‌شناسی فکری جنبش بیداری اسلامی"، **فصل‌نامه مطالعات انقلاب اسلامی**، شماره ۳۳.
۱۳. قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱) **اصول روابط بین‌الملل**، چاپ چهارم، تهران: میزان.
۱۴. قربانی‌شیرنشین، ارسلان (۱۳۹۱) "بیداری اسلامی و دستگاه دیپلماسی ایران: فرصت‌ها و تهدیدها"، **فصل‌نامه مطالعات انقلاب اسلامی**، شماره ۲۸.
۱۵. قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۹۰) **روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها**، چاپ ششم، تهران: سمت.
۱۶. محسنی، سجاد (۱۳۹۰) "اهداف آمریکا از امنیتی کردن پرونده هسته‌ای ایران با نگاهی به مکتب کپنهاگ"، **فصل‌نامه سیاست خارجی**، سال ۲۵، شماره ۳.
۱۷. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۲) **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، چاپ هشتم، تهران: سمت.
۱۸. مفیدنژاد، سیدمرتضی (۱۳۸۸) "انقلاب اسلامی ایران و تأثیر آن بر اسلام سیاسی ترکیه"، **فصل‌نامه رهاورد**، شماره‌های ۲۶ و ۲۷.
۱۹. نورانی، امیر (۱۳۹۱) "مصر، بیداری اسلامی و الگوی ایران"، **فصل‌نامه مطالعات انقلاب اسلامی**، شماره ۲۸.
۲۰. هراتی، محمدجواد (۱۳۹۲) "سناریوهای آینده تعامل دوسویه بیداری اسلامی و گفتمان انقلاب اسلامی ایران"، **فصل‌نامه مطالعات انقلاب اسلامی**، شماره ۳۳.



21. Sevi, Semra (2014) "Turkey's twists and turns on Syria", **Middle East Review of International Affairs**, Vol. 18, No. 1.
22. Tamimi, Aymenn (2014) "Sunny opposition to the Islamic state", **Middle East Review of International Affairs**, Vol. 18, No. 3.